**فقه، جلسه 36: 24/9/۱۳۹۹، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

رسیدیم به مسألة ۱۱ از کتاب العدد عروه.

مسألة 11: المفقود المنقطع خبره إذا تبين موته فلا إشكال‌

و إن علم حياته و لم يعلم أنه في أي بلد» معلوم باشد که زنده است، ولیکن معلوم نیست کجا هست.

«وجب على زوجته الصبر إلى أن يُعلم طلاقه لها، أو موته، و إن طالت المدة، و لا يجوز لها أن تتزوج بل يجب الإنفاق عليها من ماله إن كان له مال» واجب هست، نمی‌تواند ازدواج کند اگر مالی داشته باشد از مالش به او انفاق می‌شود «و إلّا فمن بيت المال»

مرحوم آقای خوانساری اشکال کردند در مورد این بیت المال که اگر مال نداشته باشد، می‌شود مثل فقرای دیگر می‌شود. این‌که فقرا را، باید از صدقات و امثال اینها تأمین بشود. اما از بیت المال تأمین شدنش روشن نیست.

من فکر می‌کنم مراد مرحوم سید از بیت المال آن بیت المالی که معد برای مصارف عامه هست نیست. بیت المال معنای عامش که ولو جایی که صدقات و زکوات و امثال اینها در آن نگهداری می‌شوند، این معنای عام هست. خیلی منافاتی بین فرمایش مرحوم سید و مرحوم آقای خوانساری احساس نمی‌کنم.

«نعم إذا حصل لها العلم بموته من القرائن جاز لها ذلك» از قرائن اگر علم به موت برایش حاصل بشود، این «جاز لها ذلك» که ازدواج کند «و يجوز للغير تزويجها إذا لم يعلم كذبها، لجملة من الأخبار الدالة على جواز نكاح امرأة ادعت أن لا زوج لها و ان علم كونها مزوجة سابقا» زنی که می‌گوید من زوج ندارم، این می‌شود ازدواجش کرد، ولو این‌که بدانیم که سابقاً مزوجه بوده.

«و أمّا إذا لم يعلم موته و لا حياته فإن كان له مال ينفق عليها، أو أنفق عليها وليه أو متبرع» اگر موت و حیاتش معلوم نباشد، معلوم نباشد زنده است، مرده است. اگر مالی داشته باشد، از آن مال «مال ينفق عليها»

«أو أنفق عليها وليه أو متبرع» یا ولی‌اش یا متبرعی انفاق برای آن خانم بکند «وجب عليها الصبر» این‌که متبرّع کفایت می‌کند، این را در روایات ببینیم از روایات چی در می‌آید. احتمالاً روایات آن که هست در مورد ولی هست، یا وکیل ولی، امثال اینها. اما این‌که متبرعی اگر انفاق کند، زن باید قبول کند و صبر کند و اینها، منصوص روایات نیست. حالا روایاتش را بعد می‌خوانیم. شاید اینها می‌خواهند بگویند که عرف القای خصوصیت می‌کند، کأنّ این هست که اگر انفاق. حالا ببینیم از روایات چیزی در می‌آید یا نمی‌آید. یک نوع کأنّ بگوییم طریق هست بر این‌که اگر از جهت مالی تأمین باشد، ولی خصوصیت نداشته باشد، کأنّ عرف القای خصوصیت می‌کند. این حالا باید دقت کرد در روایات که آیا می‌شود القای خصوصیت کرد یا نمی‌شود القای خصوصیت کرد.

«و لا يجوز لها أن تتزوج لاستصحاب حياته» اینجا دیگر نمی‌تواند ازدواج کند، استصحاب حیات دارد و باید صبر کند.

«و إلّا» یعنی اگر نه مال دارد نه ولی یا متبرّعی بر او انفاق نمی‌کند.

«فإنّ مقتضى الاستصحاب عدم جواز تزويجها أيضا، إلّا أنّ جملة من الأخبار تدل على أنّها إن لم تصبر و أرادت أن تتزوج تصبر أربع سنين للفحص عن حياته و موت زوجها» چهار سال صبر می‌کند.

«فإن لم يتبين أحد الأمرين أمرها الحاكم بالاعتداد، أو يطلقها أو يأمر وليه أن يطلقها، ثم يجوز لها أن تتزوج بعد العدة» بعد از عده، این می‌تواند ازدواج کند.

«و هذا المقدار متفق عليه بينهم في الجملة» فی الجمله این مطالبی که گفته متفق علیه هست، ولیکن یک سری جهات اختلاف دارد.

«لكنهم اختلفوا في أمور.

«أحدها» انّه هل يشترط طلاقها بعد مدة التربص كما عليه المشهور، أو يكفي أمر الحاكم لها بالاعتداد، أو» اینجا یک «أو» دارد این «أو» باید زائد باشد.

«أو يكفي أمر الحاكم لها بالاعتداد، من غير حاجة إلى الطلاق كما عليه جماعة.»

««الثاني» هل اللازم عليها عدة الوفاة أربعة أشهر و عشرا، أو عدة الطلاق، فالمشهور الأول» عدة وفات را گفتند ۴ ماه و ده روز.

«و عن جماعة الثاني.» اینها مطلب دوم را پذیرفتند.

««الثالث» هل اللازم من الأول رفع أمرها إلى الحاكم لضرب الأجل و الفحص في الأطراف ببعث شخص أو بالكتابة كما هو ظاهر المشهور، أو يكفي مضى أربع سنين و لو قبل الترافع و من غير أمر الحاكم»

مسألة سوم این است که آیا رفع امر به حاکم شرط هست یا شرط نیست، یا این‌که ۴ سال خودش بدون ترافع حاکم هم، غیر امر حاکم هم بگذرد همین مقدار کفایت می‌کند.

«كما اختاره صاحب الحدائق تبعا للكاشاني.» صاحب حدائق به تبع مرحوم فیض کاشانی، این دو بزرگوار قائل به این قول هستند.

«الرابع:» حالا این ۴ سال که قرار است ملاحظه بشود، «هل المدة من حين فقد خبره و صدق كونه مفقودا» از وقتی که مفقود بودند، بر آن صدق کرد، این ۴ سال ملاحظه می‌شود.

«كما عليه بعض، أو من حين تعيين الحاكم كما هو الظاهر المشهور.» «الظاهر المشهور» تعبیر کرده. ظاهری که مشهور همین هست این است که از حین تعیین حاکم باید ۴ سال ملاحظه بشود. البته ایشان بعداً این را چیز نمی‌کند. فکر می‌کنم کما هو ظاهر المشهور باید باشد. چون عبارتی که بعداً این هست، مطلب را ظاهراً، یک عبارتی دارد، حالا آن عبارت را بعد می‌خوانیم.

«و منشأ: هذه الاختلاف اختلاف الأخبار الواردة في المقام. «فمنها» صحيح الحلبي عن أبي عبد اللّه علیه السلام»

این روایت‌هایش در باب ۳۳ از ابواب الطلاق آمده، باب ۳۳، صفحة ۱۴۷ از جلد ۲۷ جامع احادیث.

روایت صحیح حلبی این هست: علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن حماد عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام. ایشان صحیح حلبی تعبیر می‌کند به اعتبار آن که ما روایت‌های ابراهیم بن هاشم را صحیحه بدانیم که تحقیقاً همین مطلب هست.

«عن المفقود «قال علیه السلام: المفقود إذا مضى له أربع سنين بعث الوالي أو يكتب إلى الناحية التي هو غائب فيها فإن لم يجد له أثرا أمر الوالي وليه أن ينفق عليها فما أنفق عليها فهي امرأته» ظاهراً فما اَنفَقَ علیها است، نه فما اُنفِقُ علیها است. اگر فما اُنفِقُ علیها باشد یعنی ولی انفاق کند یا غیر ولی، آن بحث متبرع را که عرض کردم استفاده می‌شود. ولی ظاهراً فما اَنْفَقَ علیها هست، فهی امرأته. فهی امرأته یعنی هیچ حکم جدیدی ندارد، کما سابق که امرأة بود الآن هم همان امرأة هست، مطلب جدیدی ندارد.

«قلت: فإنّها تقول: فإني أريد ما تريد النساء، قال: ليس لها ذلك و لا كرامة» مسائل جنسی را بخواهد مطرح کند، این نه، یک همچین حقی ندارد.

«فان لم ينفق عليها وليّه أو وكيله» وکیله، می‌تواند وکیل آن ولی باشد، می‌تواند وکیل آن میت باشد.

«أمره بأن» یعنی أمره الحاکم، این ولی یا وکیل را «بأن يطلقها و كان ذلك عليها طلاقا واجبا» این طلاقی هست که ثابت بر او خواهد بود. البته مراد از طلاق واجب، این هست که اگر زن درخواست کرد بگوید. و الا زن درخواست نکند. بعد از این‌که زن درخواست کرد، بعد از درخواست اگر طلاق داده شد، دیگر این طلاق ثابت می‌شود.

«و مقتضى هذا الخبر اشتراط الطلاق» این‌که باید طلاق بدهد.

«و ظاهره كون العدة عدة طلاق، و أيضا مقتضاه كفاية مضى المدة و لو قبل الرفع إلى الحاكم و من غير تعيينه.»

«و منها: خبر بريد بن معاوية عن أبى عبد اللّه علیه السلام» ایشان تعبیر خبر برید بن معاویة کرده، این روایت، این تعبیر درستی نیست. این صحیحه بودنش روشن‌تر هست از روایت قبلی. یک طریقش علیٌّ عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن ابن اذینه عن برید بن معاویه است، که شبیه همان خبر هست، ابراهیم بن هاشم در طریقش هست و ابراهیم بن هاشم بنابر تحقیق ثقه هست و امامی ثقه است و جلیل القدر. این یک طریق. طریق دیگر الحسین بن سعید عن ابن ابی عمیر که دیگر در این طریق ابراهیم بن هاشم نیست، این دیگر طریقی هست که در صحتش بحثی نیست، عن عمر بن اذینه عن برید بن معاویة. در فقیه هم عمر بن اذینه عن برید بن معاویة نقل می‌کند، الآن طریق فقیه به عمر بن اذینه را یادم نیست، آن طریقش چطور است، ولی حالا طریق تهذیب به عمر بن اذینه روشن هست و سند صحیحه هست.

«عن بريد بن معاوية عن أبى عبد اللّه علیه السلام عن المفقود كيف يصنع بامرأته» یا کیف تصنع امرأته.

«قال: ما سكتت عنه و صبرت يخلّى عنها» تا وقتی که زن صبر کند و سکوت کند از شوهرش، در این مورد حرفی نزند، هیچ.

«فإن هي رفعت أمرها إلى الوالي أجلها أربع سنين ثم يكتب إلى الصفح الّذي فقد فيه فيسأل عنه فان خبّر عنه بحياته صبرت» اگر خبر حیاتش را آورند، باید صبر کند.

«و إن لم يخبر عنه بشي‌ء حتى تمضى الأربع سنين دُعِيَ ولىّ الزّوج المفقود فقيل: له هل للمفقود مال فإن كان له مال أنفق عليها» از آن مال «حتى يعلم حياته من موته، و إن لم يكن له مال قیل للولى[[1]](#footnote-1) أنفق عليها» به ولی گفته می‌شود تو انفاق کن.

«فإن فعل فلا سبيل لها (الی)[[2]](#footnote-2) أن تتزوج ما أنفق عليها» تا وقتی که ولی انفاق بکند زن نمی‌تواند ازدواج کند.

«و إن أبى أن ينفق عليها» و انفاق نکرد، نفقه نداد «اجبره[[3]](#footnote-3) الوالي على أن يطلق تطليقة في استقبال العدة و هي طاهر» و والی او را مجبورش می‌کند که در استقبال عده. این فکر می‌کنم که مراد از استقبال العدة در اینجا یعنی هنوز زمان حیضش نرسد، چون عده به ملاحظة طهر، اگر عده را هم که ما طُهر می‌دانیم، طُهر بین الحیضتین است. استقبال العدّة یعنی این طهر بین الحیضتین هنوز نیامده، این و هی طاهر، این باید طلاق داده بشود. این تعبیرش در مورد این‌که عده‌اش، عدة طلاق هست خیلی قوی‌تر از آن روایت قبلی است. اوّلا در، این کأنّ شرایط طلاق را دارد اجرا می‌کند. تطلیقی هست که در استقبال عده شبیه فطلقهن لعدتهن، آیة قرآن شبیه آن است.

«فيصير طلاق الولي[[4]](#footnote-4) طلاق الزوج» یعنی طلاق ولی به منزلة طلاق زوج تلقی می‌شود.

«فإن جاء زوجها من قبل أن تنقضي عدتها من يوم طلّقها الولي[[5]](#footnote-5) فبدا له أن يراجعها فهي امرأته و هي عنده على تطليقتين» اگر زوجش در ایام عده‌ای که از روز طلاق ولی حساب می‌شود «فبدا له أن يراجعها فهي امرأته» اگر بخواهد مراجعه کند، حق مراجعه دارد.

«فهي امرأته و هي عنده على تطليقتين» حالا این بحث فهی امرأته همان بحثی بود که قبلاً مطرح بود که این امرأته آیا، بله.

«و هي عنده على تطليقتين، و إن انقضت العدة قبل أن يجي‌ء أو يراجع» اگر عده منقضی بشود قبل از این‌که بیاید، یا این‌که مراجعه نکند، عده منقضی می‌شود.

«فقد حلّت للأزواج و لا سبيل للأول عليها

و مقتضى: هذا الخبر أيضا اعتبار الطلاق، و ظاهره لزوم كون المدة بعد الرفع» چهار سال، «حتى تمضى الأربع سنين».

«و ظاهره لزوم كون المدة بعد الرفع و تعيين الحاكم و عدم كفاية الصبر قبل الرفع، لكن يمكن أن يقال: إنّ ما في الخبر الصبر و السكوت بعنوان الرضا بالبقاء على الزوجية مع هذا الحال، و الّذي يظهر من الخبر السابق كفايته هو الصبر مع عدم الرضا»

«حتى تمضى الأربع سنين» این که هست، «ما سكتت عنه و صبرت يخلّى عنها» اگر نه، خودش، یعنی بین این دو تا خب درست است، قابل جمع است. «إذا مضى له أربع سنين بعث الوالي» یعنی بنا نیست صبر و سکوت به عنوان رضای به بقا اگر باشد، آن ۴ سال بعد از آن ملاحظه می‌شود. ولی «و الّذي يظهر من الخبر السابق كفايته هو الصبر مع عدم الرضا أو بعنوان ما يجب عليها من الأجل.» جمع بین این دو تا روایت به این شکل اشکالی ندارد.

«و منها: خبر أبى الصباح عن أبى عبد اللّه علیه السلام» خبر ابی الصباح سندش این است.

محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن عیسی عن محمد بن اسماعیل عن محمد بن الفضیل عن ابی الصباح کنانی عن ابی عبد الله علیه السلام.

این در سند محمد بن فضیل مورد بحث هست که ما محمد بن فضیل را ثقه می‌دانیم و یک نفر هم می‌دانیم که محمد بن فضیل کوفی صیرفی است.

«عن أبى عبد اللّه علیه السلام في امرأة غاب عنها زوجها أربع سنين و لم ينفق عليها» اینجا و لم یُنفق علیها است. «و لم یدر أ حيّ هو أم ميت» حالا ممکن است شما و لم ینفق علیها اطلاق دارد که حتی اگر کس دیگری هم انفاق کند این حکم جاری نمی‌شود.

«أ يجبر وليّه على أن يطلقها، قال: نعم و إن لم يكن له ولىّ طلقها السلطان، قلت: فان قال الولي: أنا أُنفق عليها، قال: فلا يجبر على طلاقها، (قال)[[6]](#footnote-6) قلت: أ رأيت إن قالت أنا أريد (مثل)[[7]](#footnote-7) ما تريد النساء، و لا أصبر و لا أقعد كما انا، قال: ليس لها (ذلک)[[8]](#footnote-8) و لا كرامة إذا أنفق عليها».

ظاهرش این است که و انفق الولی علیها، اما آن‌که غیر ولی کفایت می‌کند، یا کفایت نمی‌کند خیلی روشن نیست. ممکن است همین‌که. آن ولیّ شوهر، به هر حال از جانب شوهر هست، کأنّ شوهر دارد انفاق می‌کند، اما متبرّع ممکن است برای زن خیلی خوشایند نباشد، این را قبول کند، این خیلی روشن نیست.

«و ظاهر: هذا الخبر أيضا عدم لزوم كون المدة بعد الرفع» این یک

دوم «و لزوم الطلاق، و يظهر منه و من سابقه أنّه لو قال: الولي بعد مضى المدة أنا أنفق عليها لا تطلق و يجب عليها الصبر، و هو مشكل» حالا مشکل چرا نمی‌دانم. روایت صحیح حلبی هم همین هست.

«و منها: مرسلة الفقيه! «إن لم يكن للزوج وليّ طلقها الوالي يُشهد شاهدين عدلين، فيكون طلاق الوالي طلاق الزوج، و تعتد أربعة أشهر و عشرا ثم تتزوج إن شاءت

و يظهر منها و من سابقها انّ طلاق الولي مقدم على طلاق الوالي.». این هم این روایت.

روایت بعدی: «و منها: موثق سماعة» این سندش این هست: عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد و علی بن ابراهیم عن ابیه عن عثمان بن عیسی عن سماعة. این طریق یک طریقش هست. طریق دوم حسین بن سعید عن الحسن عن زرارة عن سماعة قال سألته عن المفقود. در طریق دوم زرعة واقع هست، زرعة واقفی هست، در واقفی بودنش بحثی نیست. اما در طریق اوّل و دوم هر دو سماعة واقع هست. در طریق اوّل عثمان بن عیسی هست. عثمان بن عیسی ولو اوّل واقفه بوده، ولی بعداً از وقف برگشته و همان زمان امام رضا علیه السلام از وقف برگشته، امثال احمد بن محمد بن خالد و ابراهیم بن هاشم که راوی از عثمان بن عیسی هستند اینها بعد از وقف از عثمان بن عیسی اخذ حدیث کردند. بنابراین وقف عثمان بن عیسی ضرری به این روایت نمی‌زند، چون زمان اخذ احمد بن محمد بن خالد و ابراهیم بن هاشم بعد از توبه و رجوعش به مذهب حق بوده.

اما سماعة، سماعه را بعضی‌ها واقفی دانستند، ما در بحث مفصل بحثش را کردیم که نه سماعة واقفی نیست، امامی ثقه است اصلاً سماعة زمان وقف را درک نکرده و به جهاتی اشتباه شده، تصور شده که سماعة واقفه هست. این را در جای خودش بحثش را کردیم.

««و مقتضى» هذا الخبر كفاية أمر الحاكم بالاعتداد من غير حاجة إلى الطلاق» اینها روایت‌هایی که این طرف قضیه بود.

«و امّا: النّبوي» از آن طرف بعضی روایات داریم که از آن استفاده می‌شود که نه، این حکم جاری نیست.

«و امّا: النّبوي تصبر امرأة المفقود حتى يأتيها يقين موته أو طلاقه» و العلوي «هذه امرأة ابتليت فلتصبر» و خبر السكوني «إنّ عليا علیه السلام قال: في المفقود لا تتزوج امرأته حتى يبلغها موته أو طلاق أو لحوق بأهل الشرك»» ایشان می‌فرماید که «فلا عامل بها» عاملی به این روایات نداریم، معلوم است این روایات قابل عمل نیست.

«مع انّ الأوليين عاميّان» الاُولیین عامیان، تعبیر کرده. الأَوّلین باشد باید یک «ی» داشته باشد. باید «أوّلین» باشد

«مع انّ الأولين عاميّان» البته روایت سوم که خبر سکونی هم باشد، خب خبر سکونی هم همان طریق معروف، خبر سکونی هم در این‌که خود سکونی بنابر مشهور اینها عامی می‌دانند، سندش این هست: محمد بن علی بن محبوب عن بنان بن محمد عن ابیه عن ابن المغیره عن السکونی عن جعفر عن ابیه. بنان بن محمد، عبد الله بن محمد بن عیسی برادر احمد بن محمد بن عیسی است، که ما آن را به جهت اکثار روایت بزرگانی که سعد بن عبد الله و صفار، همچنین به جهت عدم استثناء از رجال محمد بن احمد بن یحیی اشعری ثقه می‌دانیم. ولی بعدش هم ابیه‌اش به پدر احمد بن محمد بن عیسی است که در وثاقتش بحثی است. ابن المغیره، عبد الله بن مغیره هست. بحث سر سکونی هست که ما سکونی را از عبارت شیخ طوسی در عُدّه وثاقتش را استفاده می‌کنیم. اما در مورد مذهبش ما تردید داریم که آیا امامی هست که تقیه می‌کرده یا عامی هست. به هر حال این‌که مرحوم آقای سید تعبیر می‌کند اوّلین عامیان، احتمال زیاد می‌دهم مراد ایشان باشد که نبوی و علوی در منابع ما وارد نشده. این سکونی ولو خودش عامی هست، ولی روایتش در تهذیب وارد شده، بزرگان امامیه اینها را نقل کردند، آنها نه، آن نبوی و علوی از منابع عامه نقل شده، عامیان یعنی مأخوذٌ من منابع العامة و از جهت سندی قابل اعتماد نیست. ولی این یکی سکونی ذاتاً قابل اعتماد هست، ولو سکونی را هم عامی بدانیم، این عامیان یعنی از جهت سندی سند معتبری ندارد. چون از منابع ما اخذ نشده، از منابع دیگر اخذ شده.

آقای مرحوم سید روایت‌های دیگری هم در بحث هست، تا بعد برویم روایت دیگر هم می‌خوانیم. شبیه همین روایت سکونی در جعفریات هست که ما جعفریات را قابل استناد نمی‌دانیم، شبیه همان عامیانی که ایشان تعبیر می‌کند در جعفریات هست. یک مرسله‌ای در اختصاص هست، الاختصاص عن ابی عبد الله علیه السلام. اینها را از جامع احادیث می‌خوانم، روایت دهم باب هست. عبارت‌هایی که در جامع احادیث هست. این روایت دعائم هست عن جعفر بن محمد، که این روایت دعائم را نوشته که بعد از روایت برید بن معاویة ذکر کرده و نوشته ذکر نحوه اختلافٍ. روایت دعائم ظاهراً ترکیبی از روایت بُرید بن معاویة و روایت ابی الصباح کنانی یا روایت حلبی هست. بیشتر ابی الصباح کنانی اینها را ترکیب کرده، یک روایت واحد اینجا تشکیل شده و آمده.

اما روایت دهم باب، روایت اختصاص هست، عن ابی عبد الله علیه السلام قال المفقود ینتظر اهله اربع سنین

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: الْمَفْقُودُ يَنْتَظِرُ أَهْلُهُ أَرْبَعَ سِنِينَ فَإِنْ عَادَ وَ إِلَّا تَزَوَّجَتْ فَإِنْ قَدِمَ زَوْجُهَا خُيِّرَتْ فَإِنِ اخْتَارَتِ الْأَوَّلَ اعْتَدَّتْ مِنَ الثَّانِي وَ رَجَعَتْ إِلَى الْأَوَّلِ وَ إِنِ اخْتَارَتِ الثَّانِيَ فَهُوَ‌ زَوْجُهَا‌»

این مضمون خاصی دارد که روایت هم مرسل هست، قابل اعتماد هم نیست.

یک روایت دیگری روایت مرسلی هست که در مناقب ابن شهر آشوب دارد، می‌گوید «وَ رُوِيَ مِنْ اخْتِلَافِهِمْ فِي امْرَأَةِ الْمَفْقُودِ فَذَكَرُوا أَنَّ عَلِيّاً حَكَمَ‏ بِأَنَّهَا لَا تَتَزَوَّجُ‏ حَتَّى يَجِي‏ءَ نَعْيُ مَوْتِهِ وَ قَالَ هِيَ امْرَأَةٌ ابْتُلِيَتْ فَلْتَصْبِرْ» همان علوی که ایشان می‌گفت.

«وَ قَالَ عُمَرُ تَتَرَبَّصُ أَرْبَعَ سِنِينَ ثُمَّ يُطَلِّقُهَا وَلِيُّ زَوْجِهَا ثُمَّ تَتَرَبَّصُ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ عَشْراً ثُمَّ رَجَعَ إِلَى قَوْلِ عَلِيٍّ علیه السلام.»

این تعبیری هست که در مناقب شهر آشوب هست. ولی خب سند ندارد، خیلی قابل اعتماد نیست.

همچنین «كِتَابُ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ الْهِلَالِيِّ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: عِنْدَ ذِكْرِ بِدَعِ عُمَرَ قَالَ وَ قَضِيَّتُهُ فِي الْمَفْقُودِ أَنْ أَجَّلَ امْرَأَتَهُ أَرْبَعَ سِنِينَ ثُمَّ تَتَزَوَّجُ فَإِنْ جَاءَ زَوْجُهَا خُيِّرَ بَيْنَ امْرَأَتِهِ وَ بَيْنَ الصَّدَاقِ فَاسْتَحْسَنَهُ النَّاسُ وَ اتَّخَذُوهُ سُنَّةً وَ قَبِلُوهُ عَنْهُ جَهْلًا وَ قِلَّةَ عِلْمٍ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ ص»

این تعبیری که در مورد، دارد که اصلاً اگر زوجش بیاید، این غیر از روایت‌های ما هست. در روایت‌های ما این بود که بعد از ۴ سال اگر ازدواج کرد، دیگر ازدواج، ازدواج دائمی هست و دیگر، اگر زوجش هم بیاید دیگر ازدواج تمام، اما این نه، این یک شکل دیگری به عمر نسبت می‌دهد.

«فَاسْتَحْسَنَهُ النَّاسُ وَ اتَّخَذُوهُ سُنَّةً وَ قَبِلُوهُ عَنْهُ جَهْلًا وَ قِلَّةَ عِلْمٍ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ ص»

کتاب سلیم بن قیس، مضامینش در روایت‌های دیگر هست. این اثبات مضامینش منهای روایت‌های دیگر دشوار هست، خیلی به هر حال یک کتابی نیست که مضامین خیلی خاص داشته باشد. مثلاً این مضمونش در همین اختصاص منسوب به شیخ مفید هست، ولی به هر حال خود کتاب سلیم بن قیس اثبات اعتبارش دشوار هست.

روایت بعدی، روایت اختصاص. کتابی که به نام کتاب اختصاص هست، این کتاب برگرفته از کتاب‌های مختلفی هست. یکی این کتاب، اعتبار این کتاب بستگی دارد به آن مصدری که این کتاب از او اخذ شده. غالب منقولاتی که در این کتاب هست، اگر بتوانیم. منقولات این کتاب را اگر بتوانیم مصدرش را به دست بیاوریم، به نظر می‌رسد معتبر باشد. مثلاً می‌توانیم منقولاتی که در کتاب اختصاص هست از کتاب بصائر الدرجات سعد بن عبد الله، اواخر اختصاص آنها معتبر است. قسمت‌های اوّلش که بحث‌های رجالی دارد، آنها به نظر می‌رسد معتبر باشد. ولی این روایت خاص، یعقوب بن یزید البغدادی، این را نمی‌دانم از کجا گرفته شده. تعبیر یعقوب بن یزید البغدادی، با قید البغدادی در هیچ جای دیگری من ندیدم. یعقوب بن یزید هست، مثلاً برقی، احمد برقی، سعد بن عبد الله، دیگران از یعقوب بن یزید، محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری دیگران، نقل می‌کنند، ولی با قید البغدادی من ندیدم جایی روایتی کنند.

این روایت، تکه‌اش را که مربوط به بحث ما هست، این هم شبیه همین روایت منابع هست.

این روایت قطعات مختلفی دارد.

«يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ الْبَغْدَادِيِّ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ قَالَ" قَالَ أَبُو حَنِيفَةَ لِأَبِي جَعْفَرٍ مُؤْمِنِ الطَّاقِ» بعد شروع می‌کند ابو جعفر مومن الطاق، اشکالاتی که وجود دارد ذکر کردن.

«قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ إِنَّ عُمَرَ كَانَ لَا يَعْرِفُ أَحْكَامَ الدِّينِ قَالَ أَبُو حَنِيفَةَ وَ كَيْفَ ذَلِكَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مَا أَقُولُ فِيهِ مَا تُنْكِرُهُ أَمَّا أَوَّلُ» شروع می‌کند مطالبی که عمر بر خلاف سنت دارد ذکر کردن، یکی از اینهایش این است: «وَ أَتَاهُ أَبُو كِنْفٍ الْعَائِدِيُّ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي غِبْتُ فَقَدِمْتُ وَ قَدْ تَزَوَّجَتِ امْرَأَتِي فَقَالَ إِنْ كَانَ قَدْ دَخَلَ بِهَا فَهُوَ أَحَقُّ بِهَا وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ دَخَلَ بِهَا فَأَنْتَ أَوْلَى بِهَا فَهَذَا حُكْمٌ لَا يُعْرَفُ وَ الْأُمَّةُ عَلَى خِلَافِهِ» این یک چیز خاصی است. «وَ قَضَى فِي رَجُلٍ غَابَ عَنْ أَهْلِهِ أَرْبَعَ سِنِينَ أَنَّهَا تَتَزَوَّجُ إِنْ شَاءَتْ وَ الْأُمَّةُ عَلَى خِلَافِ هَذَا إِنَّهَا لَا تَتَزَوَّجُ أَبَداً حَتَّى تَقُومَ الْبَيِّنَةُ أَنَّهُ مَاتَ أَوْ كَفَرَ أَوْ طَلَّقَهَا»

این شبیه همان روایت حضرت امیر سکونی هست. مضمونش و این شکلی هست. این روایت از جهت سندی معلوم نیست از چه مصدری گرفته شده هست، قابل اعتماد نیست. یک روایت دیگری در جعفریات من غیر حدیث اهل البیت هست، این را ملاحظه بفرمایید. اینها روایت‌هایی هستند که از جهت سندی قابل اعتماد نیستند. عمدتاً همین روایت‌هایی هست که از جهت سند معتبر است، باید ببینیم جمع بین این روایات را چه کار باید بکنیم، عبارت را ملاحظه بفرمایید، جلسة آینده در موردش صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان

1. عبارت نرم افزار جامع فقه: قبل المولى [↑](#footnote-ref-1)
2. در عبارت نرم افزار این کلمه نیست: الی [↑](#footnote-ref-2)
3. در عبارت نرم افزار (جبره) هست. استاد (اجبره) بیان فرمودند. [↑](#footnote-ref-3)
4. عبارت نرم افزار جامع فقه: الوالي [↑](#footnote-ref-4)
5. عبارت نرم افزار جامع فقه: الوالي [↑](#footnote-ref-5)
6. عبارت در نرم افزار نیست: قال [↑](#footnote-ref-6)
7. عبارت در نرم افزار نیست: مثل [↑](#footnote-ref-7)
8. عبارت در نرم افزار نیست: ذلک [↑](#footnote-ref-8)